

صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه مدرن

نویسنده: رابرت باکاک

مترجم: مهران مهاجر

تهران؛ ۱۳۸۶

ناشر: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۲۷ صفحه

فرشته انصاری / پژوهشگر انسان‌شناسی

«جوامع مدرن چگونه تکوین یافته‌اند؟» این اصلی‌ترین سؤالی است که کتاب «فهم جامعه مدرن» در پی پاسخگویی به آن است. براساس دیدگاه کتاب، چهار فرآیند سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در گذار به مدرنیته سهم داشته‌اند و تمام آنها در کنش متقابل با یکدیگر بوده‌اند. مدرنیته نه محصول یک فرآیند واحد، بلکه محصول درهم فشردگی چند فرآیند متفاوت با تاریخ‌های متفاوت بوده است. هر یک از این فرآیندها به شکل‌گیری ویژگی‌های متمایز و خصلت‌های اجتماعی خاصی انجامیده ولی همگی به همراه هم می‌توانند تعریفی دقیق از مدرنیته در اختیار بگذارند. گذار به سوی مدرنیته بدون مشارکت همه‌ی این فرآیندها عملی نیست و هیچ یک از آنها به خودی خود نمی‌توانند توضیح روشنی در مورد چگونگی تکوین جوامع مدرن بدست دهد؛ پس هیچ کدام از آنها نسبت به دیگری اولویت تبیینی ندارد.

در کنار توجه کتاب به این چهار فرآیند یا به عبارت دیگر صورت‌بندی‌های چهارگانه که هم دلایل ظهور مدرنیته را بررسی می‌کند و هم نتایج و محصولات آن را، کوشش دیگر کتاب آن است که نقش تاریخ را از قلم نیاندازد؛ بدین معنی که تمام صورت‌بندی‌های مزبور در بستره‌های تاریخی و چارچوب‌های تقویمی شکل گرفته‌اند که بدون توجه به آنها نمی‌توان تفسیر دقیقی از موضوع ارائه کرد. در واقع صورت‌بندی‌های مدرنیته با تعمیم‌های تاریخی سروکار دارد؛ چرا که هدفش فقط این نیست که بگوید کی و کجا جامعه‌ی مدرن شکل گرفت، بلکه می‌خواهد بگوید چرا چنین اتفاقی رخ داده است؟ به قول

مدرن مرهون ارتباطش با جنبه‌های فرهنگی است. در واقع فرهنگ نه یک مفهوم بازتابنده بلکه یکی از سازه‌های جهان مدرن است و همان قدر عامل دگرگونی است که فرآیندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی. علاوه بر این، این فرآیندها نمی‌توانند بیرون از موقعیت فرهنگی و ایدئولوژیک عمل نمایند.

فرهنگ چیست؟

کتاب انواعی از تعاریف مربوط به فرهنگ را برمی‌شمارد؛ از جمله این تعریف: «فرهنگ در مهم‌ترین کاربرد جامعه‌شناختی خود، به کل ساختار جامعه و نحوه‌ی سازمان‌دهی کنش‌های اجتماعی از طریق زبان، نمادها، معانی، باورها و ارزش‌ها دلالت می‌کند» (صص ۳۳-۳۴). اگر کمی دقت کنیم متوجه می‌شویم که چنین نگاهی به فرهنگ در پژوهش‌های زبانی ریشه دارد؛ یعنی پژوهش‌هایی که زبان را کنش بنیادین تولید معنا می‌انگارند. «لوی استروس» یکی از افرادی بود که تلاش می‌کرد این رویکرد را معنی‌سازی کند. او می‌گفت زبان یک کنش بنیادین اجتماعی است، چون سخن‌گویان یک زبان را قادر می‌سازد تا با یکدیگر ارتباط معنادار برقرار نمایند و در نتیجه فرهنگی مشترک بسازند. این رویکرد از تحلیل فرهنگ به نام «ساختارگرایی» معروف است و ساختارگرایی با توجه به ساختار نمادین یک رخداد می‌کوشد تا معنای فرهنگی آن را کشف کند. در عین حال لوی استروس معتقد بود که مغز آدمی جهت معناسازی در قالب جفت‌های دوتایی عمل می‌کند؛ هر چه چیزها به جفت‌ها یا گروه‌های دوتایی تقسیم می‌شوند، به خاطر سپردنشان برای انسان آسان‌تر خواهد بود و در ایجاد معنا نقشی اساسی خواهند داشت؛ مثلاً ما معنای «پخته» را به خاطر تقابل آن با «خام» می‌فهمیم. استروس می‌گوید این اندیشه‌ی دوتایی در هر فرهنگ و جامعه‌ای یافت می‌شود؛ در میان مردمان جوامع ابتدایی و نیز در دل فرهنگ جوامع مدرن و پیشرفته. بعدها «دورکیم» از همین منطق فکری استروس استفاده کرد و تقسیم‌بندی «بازنمودهای مقدس و دنیوی» را مطرح نمود. از نظر او بازنمودها همان باورها، اخلاقیات، ارزش‌ها، اندیشه‌ها و نمادهای فرهنگی مشترک میان گروهی از افراد بشر است که در حکم ابزاری جهت بازنمایی معنادار جهان برای اعضای یک گروه خاص فرهنگی عمل می‌کنند، خواه صادق و خواه کاذب. در واقع بازنمودها، جهان نمادینی از معانی را می‌سازند که یک گروه فرهنگی در آن زندگی می‌کند. این بازنمودها اخلاقیات و باورهای دینی یک فرهنگ و مفاهیم بنیادین مربوط به نحوه‌ی خاص ادراک آن فرهنگ از زمان و مکان را نیز دربر می‌گیرند.

اما این مفهوم «بازنمودهای جمعی» چگونه در یک فرهنگ عمل می‌کند؟

دورکیم در پاسخ به این سؤال می‌گوید اساس هرگونه تحلیل

«مایکل مان» جامعه‌شناس: «بزرگترین سهم مورخ در روش‌شناسی علوم اجتماعی، تعیین تاریخ رویدادها است». حتی اگر تاریخ و زمان مربوطه دقیق دقیق نباشد.

فرآیندهای چهارگانه‌ی مورد اشاره که در واقع چارچوب تبیینی کتاب را می‌سازند، مقیاس‌های زمانی متفاوتی داشته‌اند، در زمان‌های متفاوتی شروع شده‌اند و در مسیرهای متفاوتی حرکت کرده‌اند و به نظر می‌رسد سرعت‌های متفاوتی هم داشته‌اند. برای مثال شکل‌گیری دولت مدرن، به یونان و امپراطوری روم بازمی‌گردد، یا پیدایش اقتصاد مدرن عمدتاً به سده‌ی هجدهم مربوط می‌شود. دگرگونی ساختارهای اجتماعی مربوط به سده‌ی نوزدهم است و اکتشافات پرتغالی‌ها در سده‌ی پانزدهم آغاز می‌شود (ص ۱۷). از این رو خیلی معنا ندارد که بگوییم جوامع مدرن به طور هم زمان آغاز شده‌اند و در یک زمان تاریخی واحد به طور یکسان شکل گرفته‌اند.

چنین به نظر می‌رسد که کتاب راه خود را از نظریه‌ی «نوسازی تک خطی» و «تقلیل‌گرایی اقتصادی» جدا کرده و توضیحی چند علتی در مورد اینکه امر مدرن چگونه در اروپای غربی سر برآورد، بدست می‌دهد. کتاب خاطر نشان می‌کند که بسیار اندکند جوامعی که کاملاً شبیه به هم باشند یا شبیه هم به نظر برسند. برای مثال ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه و ژاپن هر یک راهی یکسره متفاوت با دیگران بسوی مدرنیته در پیش گرفته‌اند و در هر یک از آن‌ها این تحول به حصول شرایط متعددی بستگی داشته است و نه به شرطی واحد. مثلاً ژاپن اقتصاد دارای تکنولوژی پیشرفته را با یک فرهنگ عمیقاً سنتی ترکیب می‌کند. در آلمان، ژاپن و اتحاد شوروی دیکتاتوری به همان اندازه موتور صنعتی شدن بود که دموکراسی و اعمال زور و خشونت نقش تاریخی تعیین کننده‌ای در بسط سرمایه‌داری در مقام رقابت اقتصادی آرام ایفا کرد (ص ۲۱) و....

کتاب فهم جامعه مدرن چهار بخش اصلی دارد که هر بخش در قالب یک کتاب مجزا تحریر شده است. بخش اول آن مجلد حاضر- صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه مدرن- است که در آن مؤلف به طور مشخص فرآیندهای فرهنگی را مورد توجه قرار می‌دهد و سه مجلد دیگر مشخصاً نقش هر یک از شاخه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را در پیدایی مدرنیته توضیح می‌دهند.

اصولاً در تفسیر جوامع مدرن، برخی از پایگاه‌های فکری علوم اجتماعی چون تحلیل‌های مارکسیستی برای فرهنگ و مفاهیم مرتبط با آن جایگاه ثانوی قائل شده‌اند و اساساً ساخت‌های فرهنگی یا ایدئولوژیک زندگی اجتماعی را ساخت‌هایی روبنایی فرض می‌کنند که به جایگاه‌های مادی وابسته است ولی کاملاً برعکس مجلد حاضر ارزش و اهمیت فراوانی برای فرآیندهای فرهنگی و نمادین در صورت‌بندی جوامع مدرن قائل می‌شود و اصلاً معتقد است شکل‌گیری جامعه‌ی



می‌روند؟! در حالی که براساس دیدگاه کتاب، فرهنگ باید بتواند نقش تاریخی گذار از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر چون گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری آغازین و یا گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن را توضیح دهد؛ چراکه اساساً فرهنگ در چنین گذاری نقشی مهم داشته و اصلاً یکی از عوامل عمده‌ی سبب‌ساز آن بوده است.

ویژگی‌ها و خصیصه‌های جوامع مدرن چه هستند؟

۱. تسلط اشکال دنیوی اقتدار و قدرت سیاسی و فهم دنیوی از حاکمیت و مشروعیت که در مرزهای سرزمینی مشخص عمل می‌کنند و خصیصه‌های ساختارهای بزرگ و پیچیده‌ی دولت - ملت مدرن هستند.

۲. وجود نوعی اقتصاد مبادله‌ای پول که بر تولید و مصرف انبوه کالاها برای بازار استوار است و نیز مالکیت خصوصی گسترده و انباشت پول به صورت نظام‌مند و درازمدت.

۳. زوال نظم اجتماعی سنتی که پایگاه‌های اجتماعی تثبیت شده و نظام‌های همپوشان بیعت و وفاداری داشت و نیز پیدایش نوعی تقسیم کار اجتماعی و جنسیتی پویا، شکل‌گیری طبقات جدید و پا گرفتن روابط خاص مردسالارانه میان مردان و زنان.

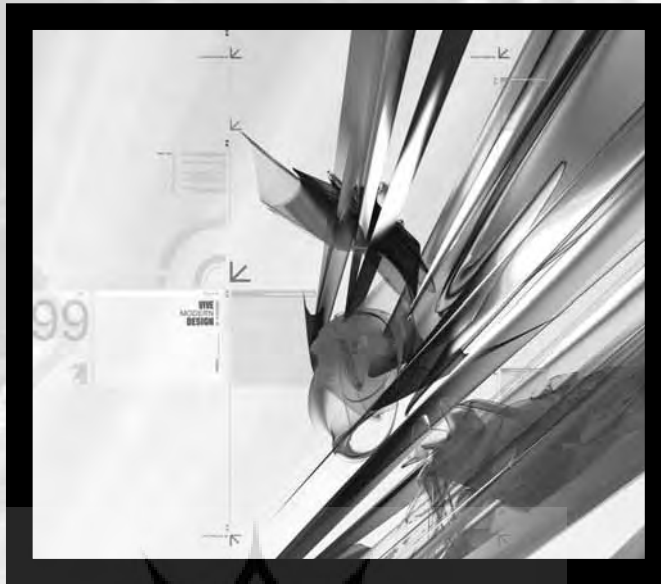
۴. افول جهان‌بینی مذهبی که مشخصه‌ی جوامع سنتی بود و سر برآوردن فرهنگ دنیوی و مادی که انگیزه‌های فردباورانه‌ی عقلانی و ابزاری را که اکنون برایمان بسیار آشنا هستند، به نمایش می‌گذاشت. (صص ۱۳-۱۲)

براساس ویژگی‌های فوق به ویژه مورد چهارم، هر چه جوامع مذهبی‌ترند و به امور مقدس معتقدترند، سنتی‌تر و هرچه جوامع دارای

فرهنگی، استفاده از طبقه‌بندی در قالب جفت‌های دوتایی است که استروس آنها را مطرح کرده است. از نظر او وقتی چیزها به گروه‌های دوتایی تقسیم می‌شوند به خاطر سپردنشان آسان‌تر خواهد بود. اینجاست که او تقسیم‌بندی چیزها را به «امر مقدس» و «امر دنیوی» مطرح می‌کند. از نگاه او تمام صورت‌بندی‌های اجتماعی واجد ارزش‌ها، باورها، نمادها و مناسکی هستند که مقدس شمرده می‌شوند و از امور دنیوی و روزمره متمایز هستند. درواقع دورکیم اصل تقابل‌های دوتایی را در مقام ویژگی اصلی تمامی نظام‌های طبقه‌بندی در مورد گسترده‌ی وسیعی از پدیده‌های فرهنگی به کار بسته بود. برای مثال از نگاه او «حتی رژیم‌های کمونیستی سده‌ی بیستم به رغم دشمنی آشکاری که با مذهب سازمان یافته داشتند، خود را در مجموعه‌ای از مراسم، آیین‌ها، رژه‌ها و حتی پرچم افراشتن غرق می‌کردند». (ص ۶۴)

روشی که هر دو - استروس و دورکیم - بکار می‌بندند، روش «ساختارگرایانه» است. از نگاه آنها می‌توان آن را در مورد هر الگوی فرهنگی فارغ از دوره‌ی تاریخی اعمال کرد؛ یعنی آنچه شیوه‌های ابتدایی تفکر انگاشته می‌شود را می‌توان در میان جوامع بدوی یافت کرد و هم در میان فرهنگ‌های مدرن و امروزی.

کتاب معتقد است که رویکرد افرادی چون استروس و دورکیم، رویکرد «هم‌زمانی» است که در آن تاریخ، جنش و کنش محو شده‌اند. گرچه از طریق این رویکرد می‌توان پی برد چه چیزهایی دنیوی قلمداد می‌شوند، اما رویکرد مزبور در تبیین چگونگی وقوع تغییرات در چنین پدیده‌های فرهنگی‌ای چندان کارآمد نیست؛ مثلاً به اعتقاد او این رویکرد نمی‌تواند پاسخ این سؤال را بدهد که «چگونه با سر رسیدن مبلغان مسیحی، امور مقدس خاص یک جامعه بدوی رو به انحطاط



که ظهور سرمایه‌داری نتیجه‌ی از بین رفتن ارزش‌های دینی بوده، وبر اعتقاد داشت که وجود گونه‌ای خاص از فرهنگ دینی، لازمه‌ی تکوین سرمایه‌داری بوده است. اما چه نوع فرهنگ دینی‌ای بهترین بستر را برای رشد این روح جدید کسب و کار سرمایه‌داری فراهم کرده است؟ به اعتقاد او آیین کاتولیک نمی‌توانست این بستر را فراهم کند، زیرا این فرهنگ به زنان و مردان اجازه می‌داد به دنبال لذات بروند و سپس در محضر کلیسا اعتراف و توبه کنند. در واقع فرهنگ کاتولیک وجدان درونی و فردی استواری را نمی‌ساخت که موجب کنش عقلانی، هوش یارانه و کارآفرین سرمایه‌دارانه گردد. به این دلیل بود که وبر به سوی مذهب پروتستان روی آورد، آن هم به سوی آن بخش از آیین پروتستان که به «آیین کالوینی پیوریتنیسم» معروف است. بر طبق این آیین فرد نمی‌تواند برای رستگاری به کلیسا اتکا کند و فرد همیشه و مستقیماً زیر نگاه سخت گیرانه‌ی خداوند قرار دارد و از آنجا که بر طبق این آیین معلوم نیست که انسان رستگار خواهد شد یا خیر! در آن دو نگاه تکوین می‌یابد، اولاً پیدایی یک نیروی درونی قدرتمند به نام وجدان که مسیر زندگی را در جهت طلب عقلانی رستگاری هدایت می‌کند و ثانیاً نوعی بی‌قراری دائمی که از عاقبت آدمی هیچ فضای روشنی ترسیم نمی‌کند، پس او را بی‌وقفه به پیش می‌راند و پسروی وجود ندارد. به تعبیر وبر «کالوینیسم» نوعی زهد دینی بود که به تکوین منش درونی فرد کارآفرین کمک می‌کرد؛ فردی که پیشگام گذار به سرمایه‌داری آغازین بود. وبر در مورد آیین‌های مختلف دینی تحقیق کرده بود و او نیز چون استروس و دورکیم براساس روش نظام‌های طبقه‌بندی و تقابل‌های دوتایی، فرهنگ‌های نشأت گرفته از ادیان جهان را در برابر هم قرار می‌داد. او از سویی فرهنگ‌های دینی

فرهنگ دنیوی‌تر و این جهانی‌تر و عرفی‌ترند و ارزش‌های فناورانه و مادی در آنها حاکم است، صنعتی‌تر و پیشرفته‌تر و مدرن‌تر محسوب می‌شوند.

اما چگونه باید فرآیند دنیوی شدن (سکولاریزاسیون) را که یکی از ویژگی‌های تکوین فرهنگ مدرن است، بفهمیم و درک کنیم؟ کتاب جهت پاسخگویی به سؤال فوق بر آراء «وبر» متمرکز می‌شود؛ چرا که وبر تحلیل همه‌جانبه‌ای در مورد نقش ارزش‌های فرهنگی و باورهای دینی به عنوان اموری سنتی در شکل‌گیری سرمایه‌داری غربی به عنوان امری مدرن داشته است. در واقع آنچه که در درجه‌ی اول ذهن وبر را مشغول کرده، این پرسش است که چگونه سرمایه‌داری یا نظام اقتصادی سازنده‌ی مدرنیته پدید آمد و ارزش‌های دینی در این تحول چه نقشی بازی کردند؟

وبر اعتقاد داشت که وجود گونه‌ای خاص از فرهنگ دینی لازمه‌ی تکوین سرمایه‌داری بوده است. اما چه نوع فرهنگ دینی‌ای بهترین بستر را برای رشد این روح جدید کسب و کار سرمایه‌داری فراهم کرده است؟ برای نخستین بار چهره‌ی سرمایه‌دار بورژوا چگونه ظهور کرد؟ کدام فشار یا اجبار درونی آن آدم ملاک فتودال و ولخرج را بدل به سرمایه‌داری هوشیار، محترم و خوشنام کرد؟ این ارزش‌های فرهنگی جدید چگونه شکل گرفتند؟ چگونه فرهنگ سرمایه‌داری یا روح سرمایه‌داری خلق شد؟ پاسخ وبر به این سؤال‌ها این است: این روح از دل اجبارهای گونه‌ای خاص از زهد دینی زاده شد. بنا به استدلال او نیرویی اخلاقی باید این کارآفرین سرمایه‌دار نوپا را وادارد تا از لذات آنی و شادی‌های کوتاه‌مدت به نفع کوشش عقلانی در جهت کار و کسب سودآور و درازمدت چشم ببوشد؛ به سخن دیگر در مقابل این تصور

را به دو قطب «عرفان» و «زهد» و از سوی دیگر به «این جهانی» و «آن جهانی» طبقه‌بندی می‌کرد.

جهت گیری نقش های معتبر		راستای دین
آن جهانی	این جهانی	
۲	۱	عرفان
۴	۳	زهد

اگر این دو تقابل و بر را با یکدیگر ترکیب کنیم، در نهایت می‌توانیم چهار گونه جهت‌گیری دینی را مشخص کنیم:

گونه‌ی ۱. عرفان این جهانی شامل: هندوئیسم، دائوئیسم، آیین کنفوسیوس.

گونه‌ی ۲. عرفان آن جهانی شامل: بودیسم، تصوف.

گونه‌ی ۳. زهد این جهانی شامل: کالوینیسم.

گونه‌ی ۴. زهد آن جهانی شامل: آیین کاتولیک، فرقه‌های مشهور اسلامی، یهودیت، ارتدوکس.

در ارتباط با گذار به جامعه‌ی سرمایه‌داری، نمونه‌ی مهم در اینجا گونه‌ی سوم است - زهد این جهانی - که فرهنگی را تولید می‌کند که ارزش‌های محوری آن عبارت است از:

۱. طلب سروری بر جهان طبیعی.

۲. طلب سروری بر مردمانی که مستعد رفتن به سوی گناه، رذالت، شهوت‌رانی و تنبلی هستند.

۳. طلب سروری بر تن خود چون پوشیدن لباس‌های خوب، آرایش کردن، عطر زدن، خوردن غذای خوب، نوشیدن مشروبات الکلی و مهم‌تر از همه لذت جنسی.

و بر معتقد بود این مجموعه ارزش‌های فرهنگی منحصراً از دل اشکال متأخر کالوینیسم در اواخر سده‌ی پانزدهم و اوایل سده‌ی شانزدهم خصوصاً در میان پیوریتن‌های انگلستان، هلند و نیوانگلند ظهور کرده است و این مناطق محل شکل‌گیری اشکال آغازین سرمایه‌داری هستند.

فرهنگ دینی زهد این جهانی بستری مناسب را برای تکوین روح عقلانی سرمایه‌داری مدرن فراهم کرد. از نظر وبر گرچه تمدن‌های چینی، هندی و اسلامی بسیار پیش‌تر از بخش‌های زیادی از اروپا به لحاظ تکنولوژیکی و اقتصادی توسعه یافته بودند و جهت دستیابی به سود بیشتر سرگرم تجارت بودند، اما به دلیل عدم برخورداری از ارزش‌های فرهنگی‌ای که امکان رشد و گسترش سرمایه‌داری عقلانی را میسر می‌ساخت، نتوانستند اشکال امروزی سرمایه‌داری را ایجاد کنند. در مقابل، علم و سرمایه‌داری مدرن هر دو سویه‌هایی از یک فرآیند دیرپای تاریخی بودند که در فرهنگ غربی جریان داشت. دیگر

فرهنگ‌های جهان نیز به تولید دانش تجربی دست یافته بودند، اما این دانش با علمی که به لحاظ نظری سازمان‌یافته است، یکی نبود. این فرهنگ‌ها همچنین حاوی تأملات پیچیده‌ی فلسفی و کلامی بودند، در حالی که یکی از مشخصه‌های تمایز دهنده‌ی فرهنگ مدرن غربی، خصلت اعتباری‌ای است که برای علم قائل است.

همسو با این نگاه که فرهنگ در بستری تاریخی عامل شکل دادن به جوامع مدرن بوده است، کتاب معتقد است تأثیرات و هزینه‌هایی که این فرهنگ در جامعه‌ی مدرن ایجاد می‌کند را نیز باید بررسی نمود. بسیاری از متفکرین اجتماعی که معتقدند آثار منفی برآمده از عصر صنعت و دنیای مدرن بیشتر از آثار مثبت آن است. اکثر آنها بر این باورند که دلیل اصلی تمام این ویرانی‌ها فاصله گرفتن جامعه‌ی مدرن از فرهنگ دینی است. از جمله وبر معتقد است جامعه‌ی مدرن نمی‌تواند راه‌حل‌های معنادار ارائه کند و به دلیل اتکاءش به علم نمی‌تواند به شکل قانع‌کننده‌ای با مسئله‌ی معنا، رنج کشیدن و عدالت مواجه شود. مارکس گرچه جایگاه پررنگی برای دین قائل نمی‌شود، اما معتقد است روح سرمایه‌داری کارگر را به بیگانگی می‌کشاند. دورکیم دگرگونی‌ها در جامعه‌ی مدرن را عامل افزایش بیماری‌های روانی، اعتیاد و خودکشی در جوامع غربی می‌داند و از آن به بی‌هنجاری یاد می‌کند و فروید به مسئله‌ی روان‌نژندی ناشی از جنگ اشاره دارد. در اینجا کتاب به اتمام می‌رسد.

نقد:

کتاب به خوبی توانسته در مسیر سؤال محوری اش - جوامع مدرن چگونه تکوین یافته‌اند؟ - حرکت کند و تفسیری دقیق از موضوع ارائه نماید؛ یعنی از ایده‌ی اصلی خود فاصله نگرفته و درکی روشن به خواننده ارائه می‌دهد، اما نقص آن در اینجاست که جامع دیده نشده است و تمام تمرکز محیط بر توضیح مدرنیته در دنیای غرب است. به عبارت دیگر بررسی مدرنیسم و تأثیر فرهنگ غرب بر ایجاد جامعه‌ی مدرن تنها مثال مورد توجه کتاب است؛ در حالی که می‌بایست به شکل‌گیری مدرنیسم در جوامع دیگر چون ژاپن، روسیه، چین و... نیز اشاره می‌کرد تا استدلالش در خصوص اینکه فرهنگ سهم سترگی در ایجاد مدرنیته دارد را تکمیل کند. درست است که امروزی شدن و مدرنیسم از غرب آغاز شده، اما گونه‌هایی از آن در جوامعی شکل یافته و یا در حال شکل‌گیری است که منطقی متفاوت از جوامع غربی دارند، پس توضیح درباره‌ی آنها لازم است. دیگر آنکه کتاب با بیان دیدگاه‌های افرادی چون وبر، مارکس، دورکیم و فروید صرفاً آثار مخرب مدرنیته را برجسته می‌کند؛ حال آنکه مدرنیسم سویه‌های مثبت و کارآمد نیز دارد که حلال بسیاری از مشکلات است و درمان برخی از آلام به آن بستگی دارد که کتاب از پرداختن به آن سرباز زده است. در واقع به نظر می‌رسد نویسنده نیز در صف منتقدین مدرنیته ایستاده و حاضر نیست نیم‌نگاهی به آثار مثبت مدرنیسم داشته باشد.